



آنها که نامشان برسر زبانها بود

گزارش این شماره آدینه به تصویر کردن چهره کسانی اختصاص یافته است که در سال ۶۷، در قلمرو فرهنگ، ادب و هنر نامشان برسر زبانها بود. ناگفته پیداست که در انتخابهای این گزارش ارزش هنری، اجتماعی و... یا هنر و ارزش گذاری دیگری راه نداشته است. تنها معیاری که انتخابهای این گزارش بر مبنای آن شکل گرفته در عنوان گزارش متجلی است. کسانی که در این گزارش زکری از آنان آمده چهره‌هایی بوده‌اند که به نظر ما در سال ۶۷ به دلایل مختلف نامشان برسر زبانها بود.

در این گزارش کوشیده‌ایم چهره‌هایی نزدیک به اصل از زندگی و کار آدمیهای برسر زبان سال ۶۷ تصویر کنیم.



احمد شاملو:

من اینجا هستم

در تاریخ هر کشوری، مقاطع حساس و دوران سازی وجود دارد و گاه کلامی، حمله‌ای چنان جوهر آن را بیان می‌کند و روح زمانه را در گردشی بنیادین چنان به تصویر می‌کشد که آن کلام از چارچوب معنی عادی خود درمی‌گذرد و با پذیرش عمومی خود را به بهانی تاریخی و ماندنی برمی‌کشد. چنین حملاتی بیشتر در نقطه عطفهای تاریخی بر زبان هنرمند یا متفکری درآشنا جاری می‌شود. موحز و مختصر، روح زمانه را بازمی‌نماید و برای آدمیانی که درگیر در آن موقعیت تاریخی‌اند، به زبان حال و بیان احوال تبدیل می‌شود. آنان روان‌شناسی و شعور خود و زمانه و خود را در آن می‌یابند. نام احمد شاملو، شاعر بزرگ ایرانی، نه به دلیل شعرهای جاودانه‌اش، که به دلیل بیان چنین حمله‌ای در سال ۶۷ نیز برسر زبانها بود. شاعر بزرگ ۶۴ ساله ایران، در مصاحبه‌ای که در مجله آدینه چاپ شد گفت "من اینجا هستم، چراغم در این خانه می‌سوزد" این کلام چنان در گرفت و تکرار شد که بسیاری حال و زمانه و غزم و اراده خود را در آن یافتند. هرچند این حمله تیتیر اول مصاحبه بود و در این نوع تیتیرگرتنی باید دست و ذوق سردبیر آدینه را نیز درکار دید، اما اصل مساله به جای خود و به نام احمد شاملو، شاعر شعور زمانه، به جای مانده و می‌ماند. این کلام از شعرهای چاپ شده شاملو در سالهای اخیر تاثیر و نفوذ بیشتری داشته است.

نام احمد شاملو، علاوه بر کلام بالا، به دلایل دیگری نیز در سال ۶۷ برسر زبانها بود. شاملو برای شرکت در کنگره نویسندگان آلمان در اینترلیت دعوت شد. به آلمان رفت و در آن کنگره با عنوان "من درد مشترکم، مرا فریاد کن" سخنرانی کرد شرح شعر و گزارش جلسات شعرخوانی و سخنرانی او در شهرهای اروپا در یکی دومجله از حمله آدینه به چاپ رسید. شاملو که تنها شاعر ایرانی است که به حق می‌رود تا در سطح جهانی مطرح شود، در این سفر دچار یک حادثه رانندگی شد که

خوشبختانه به خیر گذشت و او و زال زاده به سلامت از خطر هستند.

نام احمد شاملو در سال ۶۷ به دلایل دیگری نیز برسر زبانها بود و آن مصاحبه‌ای بود با مجله فیلم درباب سینما و گله‌های شاعر بزرگ ما از این هنر و فضای آن - شاملو که در چند فیلم فارسی برای گذران زندگی در سالهای فقر " که کشنده فضیلت است " دستی داشته است در این مصاحبه از آن گذشته برده برداشت و در این میان با اظهار نظری درباره ابراهیم گلستان و فیلم او به نام " اسرار گنج دره جتی " حیرت و ناباوری همگان را برانگیخت. مصاحبه در مجموع با واکنش منفی روبه‌رو شد و کسانی چون کاووسی، آغداشلو به پاسخ‌گویی برخاستند و دیگران فقط به احترام مقام بلند شاملو و شعر بود که سکوت کردند. احمد شاملو پس از نیما مهم‌ترین، بارآورترین و خلاق‌ترین شاعر زبان فارسی است و از این رو هر سخن حمله او با حساسیت خاصی در جامعه دنبال می‌شود. و البته همه مناسبات و دلایلی که نام شاملو را در سال ۶۷ برسر زبانها انداخت متاسفانه هیچ ارتباطی با شعر یعنی کار اصلی او نداشت. از شاملو شعر مهم و بحث‌انگیزی به چاپ نرسید، هرچند شعرهای گذشته او سالها جای بحث دارد و تنها دوران حماسی شعر او (۴۹ به بعد) کافی است که اوج باورنکردنی و دست‌نیافتنی قدرت خلاق و نبوغ سرشار او را بنمایاند.

درباره زندگی هنری و شخصی احمد شاملو بسیار نوشته‌اند و بحث درباره آثار او از شعر و ترجمه تا سناریو و ژورنالیسم سالم زبان و محالی دیگر می‌طلبید. شاملو خود زمانی چند صفحه‌ای از زندگی خود را به اصرار " اسماعیل خوشی " شاعر معاصر با عنوان " چنین زاده شدم در بیشه جانوران و سنگ " در روزنامه کیهان به چاپ رسانید و دیگر آن را ادامه نداد. پدرش افسر ژاندارمری بود " پدرم کوتوال قلعه‌های فتح‌ناکرده بود " و " نظامی‌مردی " سخت‌گیر و منضبط. پدر بزرگش بر او تاثیر بارآوری برجای گذاشت. تحصیلات کلاسیک خود را نتوانست به پایان رساند اما با زبان فرانسه از او ان نوجوانی آشنایی داشت. شاملو

هنرمندی خود آموخته است هرچند که تاثیر بارآور " فریدون رهنما " نه بر او که بر یک نسل روشنفکران ایران در سالهای پیش از ۳۲ را نباید نادیده گرفت و البته تاثیر خلاق " نیما " و جنبش اجتماعی سالهای ۲۰ تا ۳۲ را.

اولین باری که شاملو به زندان رفت بسیار جوان بود و حالب آنکه مردمی‌ترین شاعر شعر فارسی برای بار اول به اتهام گرایش فاشیستی و هواخواهی از آلمان هیتلری به زندان افتاد. در آن روزگار، احساسات ضد انگلیسی، که قدرت مسلط استعماری در ایران بود، شاملو و بسیاری از جوانان پرشور و وطن پرستان ایرانی را به هواخواهی از آلمان سوق داده بود. شاملوی جوان در گروهی از هواخواهان آلمان عضو و پس از اشغال ایران در سال ۱۳۳۲ به زندان متفقین افتاد. در زندان زبان روسی را تا حد زیادی از زندانبانان خود فرا گرفت. اولین کتاب شاملو با نام " آهنگ‌های فراموش شده " اثری در واقع فراموش شده است. آشنایی شاملو با نیما راه را برای گسترش نبوغ خلاق او باز کرد. روزی شاملوی جوان و سرگردان روی بساط روزنامه‌فروشی چشمش به مجله‌ای با شعری از نیما می‌افتد " درجا خشکش می‌زند " شعر را همانجا حفظ می‌کند و راه آورنده خود را بازمی‌شناسد. به خانه نیما می‌رود و از آن پس در راه او گام می‌گذارد اما پس از مدت کوتاهی با شعر سپید و ... و ویژه دوران حماسی خود در دهه ۵۰، با آفرینش زبانی ویژه متکی به پیش خاص خود مکتبی بنا می‌نهد که در شعر فارسی یکی از بارآورترین سبکهای ادبی ما است.

احمد شاملو با مجموعه شعر ۲۳ و قطعنامه در واقع آغاز می‌کند و از آن هنرمندانی است که با موجهای اجتماعی مبارزه مردمی همگام بوده است و چون زبان گویای این مبارزه چندین نسل از روشنفکران جامعه را در دامن خود پرورده است، شاملو در دهه ۵۰ به زبانی حماسی و ویژه دست می‌یابد.

احمد شاملو سه بار ازدواج کرده است. ازدواج اول و دوم به شکست انجامیدند اما در ازدواج سوم همسرش " آیدا " به گفته شاعر او را " نجات می‌دهد ". احمد شاملو در ۵۵-۵۴ برای معالجه نخاع و عمل جراحی از راه ایتالیا به پاریس می‌رود. در پاریس جراحی سختی را تحمل می‌کند. دو مهربه پشت کردن شاملو آسیب می‌بیند و شاملو هنوز هم از آن درد می‌کشد. پیش از انقلاب مدتی به خارج از کشور می‌رود در مجله ایرانشهر کار می‌کند و پس از اختلاف با گردانندگان آن به ایران بازمی‌گردد و زنده و خلاق در شعر و شاعری و روزنامه‌نویسی و فعالیت‌های سیاسی - صنفی کار خود را ادامه می‌دهد.



اسماعیل فصیح:

زمستان ۶۲

نویسنده زمستان ۶۲ و ثریا در اغما در اسفند ۱۳۱۳ در تهران متولد شده است و اینک مردی ۵۴ ساله است که به قول خودش چون صبحها خوابش نمی برد (از ۴ صبح بیدارم) به نوشتن می پردازد . او در آمریکا تحصیل کرده و پس از بازگشت به ایران از سال ۱۳۴۲ به مدت ۱۷ سال در شرکت ملی نفت ایران در جنوب به کار پرداخته و در سال ۱۳۵۹ مجبور به بازنشستگی شده است . با مطبوعات میانه خوبی ندارد . به همین جهت تا پیش از چاپ نخستین رمانش (شراب خام ۱۳۴۷) در هیچ نشریه ای مطلبی به چاپ نرسیده است . پس از آن هم پیش از انقلاب تنها در مجله نگین مطالبی از او به چاپ رسیده و پس از انقلاب تنها در مجله آدینه دو قصه چاپ کرده است . شاید همین میانه نداشتن با مطبوعات است که سبب شده تاکنون هیچ اطلاعی درباره زندگی وی انتشار نیابد .

او مجموعاً ۱۰ سال در آمریکا بوده و سالهای جوانی خود را از ۱۹ سالگی تا ۲۹ سالگی در آنجا به تحصیل پرداخته است .

خودش به شوخی تاریخ تولد خود را با عدد ۱۳ مانوس می داند . می گوید متولد ۱۳۱۳/۱۲/۲ هستم . که دوتا ۱۳ دارد و جمع ارقام هم ۱۳ می شود .

آثار چاپ شده او عبارتند از رمانها : شراب خام (۱۳۴۷) ، دل کور (۱۳۵۱) ، داستان جاوید (۱۳۵۹) ، ثریا در اغما (۱۳۶۳) ، درد سیاوش (۱۳۶۴) ، زمستان ۶۲ (۱۳۶۶) ، مجموعه داستانها : خاک آشنا (۱۳۴۹) ، دیدار در هند (۱۳۵۲) ، عقد و داستانهای دیگر (۱۳۵۷) ، برگزیده داستانها (۱۳۶۶) . ترجمه ها : وضعیت آخر و بازیها .

وی هم اکنون چندین کتاب در دست چاپ دارد : "نامه من به دنیا" که نام رمانی است و "بچه های درخونگاه" (این نام ممکن است تغییر کند) که رمان بزرگی است با تم انقلاب ایران و "نمادهای دشت موش" که مجموعه داستانی است . او همچنین ترجمه های به نام

احمد شاملو نه تنها بزرگترین شاعر ایران که یکی از آگاه ترین سردبیران و یکی از بهترین ژورنالیست های تاریخ مطبوعات کشور است . در ژورنالیسم دستی قوی دارد . مجله هایی که او منتشر کرده است (کتاب هفته ، بارو ، خوشه ، کتاب جمعه و ...) از ماندنی ترین و بهترین مجلات ایران بوده و چه بسیار شاعران و نویسندگانی که در مجله های احمد شاملو پای گرفتند . شاملو سناریو نیز می نویسد (حلوا برای مرده ها و ...) چندین مجموعه شعر ترجمه کرده است و چند رمان و مقالاتی درباره شعر و شاعری و ... دارد .

احمد شاملو هنرمند پرکاری است . روزی ۱۲ ساعت کار می کند و هم اکنون ترجمه مجدد رمان بزرگ "دن آرام" اثر "شولوخف" را در دست دارد . این رمان را قبلاً "به آذین" ترجمه کرده بود . سالها پیش احمد شاملو در مقاله ای در کیهان سال - که بعدها آن را در کتاب جمعه مجدداً چاپ کرد - به ترجمه های به آذین ناختم . علاوه بر ترجمه دن آرام ، شاملو کار بزرگ خود "کتاب کوچک" را ادامه می دهد و ترجمه چند قصه از "ژاک پرهور" ، ترجمه شعر و البته کار نوار برای کودکان و بزرگسالان را نیز دنبال می کند . شاملو آثار خود را ، شخصاً تایپ می کند و ضمن تایپ ادیت می کند و اخیراً نیز آنطور که نزدیکان او می گویند با خرید یک کامپیوتر برای فیش برداری و ... با تکنولوژی مدرن همراه شده است . احمد شاملو مثل بسیاری از اهل قلم سیگار می کشد ، موسیقی فرنگی دوست دارد و البته مرض قند هم دارد اما از هر آدم سالمی بیشتر و بهتر کار می کند . و فراتر از تمامی این قبیل و مقاله ها شعر می نویسد و با شعر خود و مقاومت خود نفس زنده زمانه ما است .



"وضعیت خوب" در دست انتشار دارد . از کارهای اسماعیل فصیح تاکنون ثریا در اغما در لندن و آمریکا به زبان انگلیسی انتشار یافته و زمستان ۶۲ نیز در دست ترجمه است .

فصیح ، اکنون بیشتر در تهران زندگی می کند و گاهی برای تدریس به اهواز می رود .



دکتر رضا براهنی:

رازهای سرزمین

پرسروصداترین نویسنده ایرانی در سال گذشته ، دکتر رضا براهنی ، که با رمان "رازهای سرزمین من" نامش بر سر زبانها افتاد ، ۵۳ سال دارد . گرچه نزدیک به سه دهه است که این آقای دکتر کاری نکرده است که پرسروصدا نباشد ! و البته اغلب موثر و بحث انگیز . این بار نام رضا براهنی به دلیل نقدهای بی پروا و صریح ویا به دلیل نوشتن جملاتی مثل "تا بوکوف ، کلود سیمون را می توانست بیندازد ته جیبش و گهگاه درآورد و مثل تخمه بخورد" ویا به دلیل شعرهای بر سر زبانها نبود که رمان پر فروش او نقل مجالس و محافل شد . رازهای سرزمین من را البته باید از بازار آزاد خرید و به علت حجم زیاد با فراغ بال و در فرصت مناسب خواند که این هردو باهم در این زمانه برای هرکسی حاصل نمی شود . رمان براهنی ، مثل نقدها و دیگر نوشته های او در دو قطب متضاد ، واکنش های متفاوتی برانگیخت و مثل همیشه در قضاوت درباره براهنی حد وسط وجود نداشت . گروهی رازهای سرزمین من را نوعی درازگوشی ، جعل تاریخ و پاورقی روزنامه ای خواندند و گروهی نیز که تعدادشان بیشتر بود آن را بهترین رمان فارسی در سالهای اخیر . دکتر براهنی پیش از انقلاب منتقد و



تقی مدرسی:
آدمهای غایب

شاعر بود و پس از انقلاب به نوشتن رمان نیز روی آورد. پیش از این سه رمان "چاه به چاه"، "بعد از عروسی چه گذشت" و "آواز کشتگان" را چاپ کرده بود. براهنی در این سالها کار شعر را هم دنبال کرده است. علاوه بر چاپ دو مجموعه شعر "غمهای بزرگ ما" و "اسماعیل"، مجموعه "بیا کنار پنجره" را نیز در دست چاپ دارد. در زمینه نقد و بررسی نیز "تاریخ مذکر"، "فرهنگ حاکم و محکوم" و "کیمیا و خاک" را منتشر کرد و رساله‌اش درباره حافظ نیز در انتظار چاپ به سر می‌برد. براهنی ذهنی تند، بینشی بازآورد و لحنی بی‌پروا دارد و البته ژورنالیستی که با دست گذاشتن بر موضوعهای حساس و روز نوشته‌های او را بحث‌انگیز می‌کند. رضا براهنی در ۱۳۱۴ در تبریز متولد شد. لیسانس خود را از دانشگاه تبریز و دکترای زبان و ادبیات انگلیسی را از دانشگاه بین‌المللی استانبول ترکیه گرفت و با همه اینها از آن معدود ترک‌کبابی است که لهجه ندارد. نه در گفتار و نه در نوشته‌ها و شعرها. براهنی در تقلید حرکات، رفتار لحن و میمیک صورت افراد مختلف مهارت بسیار دارد و دوستانش می‌گویند که می‌تواند ساعتها در قالب دیگران فرو رود. هرچند که براهنی نتوانسته است از رفتار آدمهای برج عاج‌نشین در زندگی خود تقلید کند و همواره وسط گود ادب در حال جنگ و دعوا است. براهنی آدم دشمن‌تراشی است. آخرین دعوی او با هوشنگ گلشیری بالاخره به مطبوعات هم کشید.

براهنی پس از بازگشت از ترکیه مدتی در دانشگاه تهران تدریس کرد و از همان زمان نیز به عنوان بی‌گبرترین و پرسروصداترین منتقد حرفه‌ای شعر و داستان و البته شاعر وارد میدان شد. از مجله فردوسی اگر چیزی برجای بماند نقدهای براهنی است که در دو کتاب "طلا در مس" و "قصه‌نویسی" منتشر شد. این دو کتاب که براهنی با تجدیدنظری در حال انتشار مجدد آنها است از کارسازترین آثار نقد و بررسی ادبی دهه ۴۰ و ۵۰ به شمار می‌روند. براهنی در سال ۵۲ به زندان رفت و پس از ۴ ماه آزاد و با محروم شدن از تدریس در دانشگاه تهران، راهی آمریکا شد. سال ۵۷ به ایران بازگشت و تا سال ۶۰ در دانشگاه درس می‌داد. براهنی دوبار ازدواج کرده است. ازدواج اول در سال ۳۸ با یک زن یونانی‌الصل که حاصلش دختری است به نام "اله‌کا" و ازدواج دوم با "ساناز صحتی"، استاد کنونی دانشگاه آزاد در سال ۵۰ که هنوز هم ادامه دارد با دو پسر به نامهای "اکتای محمد" و "ارسلان". براهنی ۱۳ سال پیش سیگار را ترک کرد. اهل موسیقی و پیاده‌روی و سینما است و دل‌بسته ماندن و نوشتن در ایران.

در سالی که گذشت نام نویسنده "یکلیا و تنهایی او" و "شرفجان، شریفجان" که حدود سی سال دور از وطن در آمریکا می‌زیست نیز بر سر زبانها افتاد، هم به دلیل نوشتن رمان "داستان آدمهای غایب" و هم به دلیل آنکه پس از سی سال ۲۰ روزی را در ایران با دوستان سابق سر کرد. مدرسی هرچند که بیشتر با گروه اصفهانی‌ها همراه است در سال ۱۳۱۱ در تهران متولد شد. از دانشگاه تهران دکترای پزشکی گرفت و در سال ۳۸ برای تحصیل روان‌شناسی و روان‌کاوی به آمریکا رفت و همانجا ماند. همسر آمریکایی او "آن تیلور" در آمریکا نویسنده‌ای سرشناس، پرتیراژ و عامه‌پسند است. مدرسی که اکنون پدر ۲ دختر است، ۱۰ سال در آمریکا درس خواند که به گفته خودش "۴ سال و نیم آن صرف روان‌کاوی خودش شد". دو رمان دیگر به نام‌های "آداب زیارت" و "خطای خاطره" را نیز در دست چاپ دارد و البته طبق معمول اول در آمریکا. مدرسی درباره موقعیت خود در آمریکا به عنوان نویسنده در مصاحبه‌ای گفت "مرا یک نویسنده آمریکایی که شوهر آن تیلور است معرفی کردند" که این البته درس مهمی است برای نویسندگان و شاعران ایرانی که پس از نوبل گرفتن یک نویسنده مصری سخت در فکر جهانی شدن هستند. راهی بسیار ساده‌که به اندکی فداکاری احتیاج دارد. آدم باید شوهر یک آمریکایی باشد - البته از نوع نویسنده‌اش - تا بتواند جهانی شود! مدرسی در ایران چندان نماند که دوباره رنگ‌وبوی ایرانی بگیرد و ظاهراً بیشتر دنبال حواله‌کاغذ بود.

از میان نویسندگان ایرانی علاوه بر آنان که نام بردیم هوشنگ گلشیری و محمود دولت‌آبادی نیز گرچه در سال ۶۷ کار جدیدی ارائه ندادند نامشان بر سر زبانها بود. کتاب‌های گلشیری و دولت‌آبادی همچنان مطرح و خواندنی باقی ماندند. دولت‌آبادی مقاله‌ای درباره جنگ و اوضاع اجتماعی برای یک مجله خارجی نوشت که ترجمه آن را در یکی از مجلات ایران خواندیم و گلشیری با حرف‌ها، نقدها و چاپ یکی دوبخش از آثار خود همچنان مطرح و زنده در انتظار کاغذ برای انتشار آثار جدیدش به سر می‌برد.



دکتر محمد رضا باطنی:
اجازه بدهید غلط بنویسیم.

زبان‌شناسی حوزه‌ای است بیشتر آکادمیک و کمتر پرسروصدا، اما دکتر رضا باطنی با مقاله "اجازه بدهید غلط بنویسیم" در مجله آدینه در نقد کتاب "غلط‌نویسیم"، "ابوالحسن نجفی" چنان سروصدا بی‌راه انداخت که هرکسی که با کتاب و زبان سروکار داشت به این بحث جدی کشیده شد. جدل را طرفداران هر دو نظریه در مطبوعات و محافل گوناگون دنبال کردند و بالاخره دستکم این نتیجه را به بار آورد که زبان ما مرحله حساسی از حیات خود را می‌گذراند و ضرورت تحول آن چنان است که باید برای آن راهی اساسی یافت. ابوالحسن نجفی به‌عنوان ادیب و مترجم نامی بلندپایه دارد و کتاب غلط‌نویسیم او از سوی مرکز نشر دانشگاهی منتشر شد و خود او با چند نهاد فرهنگی دولتی در زمینه زبان همکاری مستمر دارد. دکتر باطنی با نقد نظریات نجفی در واقع یکی از برکارترین و باسوادترین ادیبی کشور را به بحث دعوت کرد. سال ۶۷ نام دکتر باطنی به عنوان دانشمندی که با روح یک شورش و بینش یک نوگرا به متفجر کردن

مباحث جدید و کارساز در دنیای ساکت اساتید دلبستگی فراوان دارد بر سر زبانها افتاد.

دکتر باطنی، که با نوشته‌های او، زبان‌شناسی در میان کتابخوانان راه یافته است در سال ۱۳۱۲ در اصفهان متولد شد و از این نظر با ابوالحسن نجفی همشهری است. باطنی ۶ ساله ابتدائی را در اصفهان می‌خواند و پس از آن به علت وضع مالی خانواده مجبور می‌شود در بازار و چهارباغ اصفهان روزها کار کند و شب‌ها درس بخواند. دوره سه‌ساله سیکل اول را شبانه در یکسال می‌خواند و در کلاس‌های تربیت معلم آن روزگار نام می‌نویسد و سرانجام با مدرک سیکل اول و حکم معلمی در یکی از دهات اصفهان معلم می‌شود. اما درس خواندن را رها نمی‌کند. به آموزشگاه شبانه می‌رود و تحصیل را ادامه می‌دهد. در آن دوره هر روز سه ساعت دوچرخه‌سواری می‌کند تا از ده محل کار خود به اصفهان بیاید و در کلاس درس حضور یابد. به رغم میل خود، رشته ادبی را انتخاب می‌کند که نیازی به حضور در همه کلاس‌هایش نبود و از این رو می‌توان دکتر باطنی را از کسانی دانست که اجبار زمانه آنها را به ادبیات کهنانیده است. در ۳۶ دیپلم می‌گیرد و در کنکور چند دانشکده قبول می‌شود. در دانشکده حقوق اسم می‌نویسد. دارائیش ۲۵۰ تومان است. روزها درس می‌خواند و شب‌ها در مسافرخانه‌ای در خیابان بوذرجمهری می‌خوابد. بعد از یکی دو ماه پس‌انداز ۲۵۰ تومانی تمام می‌شود. باطنی دانشکده حقوق را رها می‌کند و چون دانشجویان دانشسرای عالی ماهیانه ۱۵۰ تومان کمک‌هزینه تحصیلی می‌گیرند به آنجا پناه می‌برد. در رشته انگلیسی دانشسرا نام می‌نویسد. در سال ۳۹ لباساس می‌گیرد و یک‌سال به عنوان دبیر در دانشسرا تدریس می‌کند و سرانجام با بورس دولتی در سال ۴۱ به انگلستان می‌رود و در دوره دکترای زبان‌شناسی تحصیل را ادامه می‌دهد. در آستانه ارائه تز خود و پایان تحصیلات بورس تحصیلی تمام می‌شود و دولت به دلیل فعالیت‌های سیاسی باطنی علیه رژیم از تمدید بورس خودداری می‌کند. باطنی به ایران بازمی‌گردد با امید اینکه بتواند پس از یک‌سال رساله خود را به دانشگاه لندن ارائه دهد اما ساواک باطنی را ممنوع‌الخروج می‌کند و او به ناچار در دانشسرا به تدریس می‌پردازد. در همین سالهاست که "دکتر مقدم" رشته زبان‌شناسی دانشگاه تهران را شکل می‌دهد. باطنی را به دانشگاه تهران می‌برد و او علاوه بر تدریس با ارائه تز خود دوره دکترای خود را نیز در دانشگاه تهران می‌گذراند. رساله دکترای باطنی "توصیف ساختمان زبان فارسی" اکنون یکی از کتب معتبر درسی دانشجویان رشته

زبان‌شناسی است. باطنی سال‌ها به تدریس در دانشگاه تهران می‌پردازد و تحقیق و بررسی‌های خود را نیز چه در ایران و چه در خارج دنبال می‌کند. در رژیم شاه مدتی مصنوع‌القلم می‌شود و سرانجام در سال ۶۰ یازنشته. اکنون به تهیه "فرهنگ زبان انگلیسی به فارسی" و "فرهنگ زبان‌شناسی" مشغول است و به تربیت فرزند.

دکتر باطنی هرگز علاقه اولیه خود را به علوم فراموش نکرد. مدتی ریاضیات جدید خوانده و کتابی در زمینه علوم دارد. آشنایی او با علوم تجربی در زبان‌شناسی و ابداع واژه‌ها به او کمک بسیار کرده است و البته بیشتر از همه اینها اصل طرح نظریات نواست و بناگزیبر مثل هر نوگرا و نظریه‌پرداز پیشرو هدف حمله سنت‌گرایان!



ذبیح‌الله منصورى :

ژورناليسم حرفه‌ای

نویسنده ۸۹ ساله‌ای که تا آخر عمر روزی ۱۸ ساعت قلم می‌زد و اگر زمانه او را به راهی که رفت نکشاده بود می‌توانست بالزاک ایران باشد. در ۱۹ خرداد ۶۵ درگذشت و در سال ۶۷ نیز با انتشار کتابی درباره او نامش همچنان بر سر زبانها بود. آثار او چنان نفوذ و تیرازی داشتند و دارند که بالاخره در ادبیات ایران

"پدیده ذبیح‌الله منصورى"، به ساله‌های قابل بررسی تبدیل شد و با مرگ او بسیاری به تحلیل این پدیده پرداختند و درباره‌اش نوشتند. منصورى شاید بیش از ۱۴۰۰ کتاب به فارسی ترجمه و یا تالیف کرده است و بیشتر کتابهای او بازار آزاد دارند. جماعت روشنفکر ایرانی همیشه با منصورى مخالف بوده است و ژورناليسم حرفه‌ای و عامیانه از وجود او سود حسته.

باستانی یاریزی درباره او نوشت "نویسنده‌های استاد، مترجمی صاحب‌نظر و دوست و همکاری بی‌آزار... که نام پیرآوازه او اکتاف و اطراف این مملکت پهنار را سالها و دهه‌ها فرا گرفته بود و روز مرگ در کمال سادگی و بسیار بی‌صدا و آرام تن به خاک تیره سپرد."

منصورى در سال ۱۲۷۶ در سنج متولد شد. در مدرسه "الیانس کردستان" که کیشیهای فرانسوی آن را اداره می‌کردند درس خواند، در ۱۲۹۹ در روزنامه "کوشش" مشغول به کار شد. ترجمه آثار مترلینگ او را به شهرت و محبوبیت رسانید و از آن پس تا رسیدن به موفقیت پرتیراژترین نویسنده ایرانی پیش‌رفت. اما منصورى از آن همه کار و زحمت حاصلی نبرد. حتا در سالهای پایان عمر نیز مجبور بود که کار کند. دخترش می‌گوید "مدتها پیش از مرگ نمی‌توانست قلم در دست بگیرد و خودش بنویسد. من در این کار کمکش می‌کردم یعنی روی صندلی می‌نشست، می‌گفت و من می‌نوشتم."

منصورى از نظر اجتماعی و تاریخی پدیده‌ایست که بررسی آن می‌تواند گوشه‌هایی از روان‌شناسی اجتماعی مردم ما را در دهه‌های اخیر نشان دهد. اما درباره مردی که آفریننده این پدیده بود جز با احترام نمی‌توان سخن گفت. سیروس علی‌نژاد درباره همکاری خود می‌نویسد "دوست داشت کسی درباره او چیزی ننویسد و دوست‌تر داشت که ساک ناپلونی‌اش را به دست گیرد و با همه ضعف و ناتوانی، برای خرید سوراوات زندگی راهی شهر آرا شود. آهسته‌آهسته به خانه بازگردد و به سلام و احترام دیگران با همان حشه نحیف مودبانه پاسخ گوید" و شاید بتوانیم این را از علی‌نژاد به‌دیریم که نوشت "همه اهل فن می‌دانند که منصورى مترجم بدی بود و با همه توانایی در نوشتن مولف خوبی هم نبود... منتها بسیاری از قشر کتاب‌خوان این ملک نخست از طریق نوشته‌های او با کتاب آشنایی یافتند و به مطالعه عادت کردند تا بعدها که با فرهنگ و با فرهنگ‌تر شدند به ایرادگیری از خود او پرداختند... او پلی بود بین نویسندگان بزرگ و همه‌کسانی که به مطالعه روی می‌آوردند و امروز از خوانندگان جدی مطبوعات و کتاب به شمار می‌روند" (آدینه ۳۰). ناهش همیشه بر سر زبانهاست پادش گرامی باد.

نوشتن درباره کسی که اهل طنز و طعنازی است کار آسانی نیست. با در نظر داشتن عواقب ممکن، همان بهتر که آدم عاقل از خیر چنین کاری بگذرد گرچه که کلاه گل آقا پشم ندارد و اگر داشت این همه حرف حساب لابد باید اثر می کرد. اما خوشبختانه چرخ بر روال همان زمانی می گردد که هنوز آقای صابری گل آقا نشده بود و بلکه کمی هم بدتر. به هرحال آدم از احتیاط ضرر نمی کند. بخصوص آنکه "کیومرث صابری" که با نام "گل آقا" و در ستون "دو کلمه حرف حساب" روزنامه اطلاعات نامش بر سر زبانها است دوست ندارد که کسی درباره اش چیزی بنویسد و یا جایی آفتابی شود. کسی که سر به سر مردم می گذارد باید که از سایه اش هم بترسد این او را خراب می کند تا آنجا که امضای گل آقا و نه آقای صابری و ظاهر شدن امضاهای دیگر بر سنازه های این ستون در خارج از کشور شایع شد که گل آقا زندانی شده است! و معلوم شد که نام گل آقا در سراسر جهان بلند آوازه شده و ایشان را دیگران خیلی جدی تر از آنکه هستند تصور می کنند.

کیومرث صابری با کمال تعجب هنوز هم گل آقایی می کند. طنز او در سالهای اخیر از نظر زیبایی و ایجاز کم نظیر بوده است هم از اینرو که طنز صابری ادامه راه و سبک و سیاق شناخته طنز فارسی از دهخدا تا بعد است و هم از اینرو که او به سناستی می پردازد که دیگران یا به آنها نمی پردازند و یا نمی توانند که بپردازند. به هرحال بسیاری از خوانندگان اطلاعات، اول ستون دو کلمه حرف حساب را می خوانند و بعد سایر صفحات را و این برای کسی که هر روز می نویسد موفقیت بزرگی است که توانسته است کمابیش سطح حرفه ای و زیبایی کار خود را حفظ کند.

گل آقا اصلاً آدم ظریفی نیست. لبه تیز طنز او بیشتر متوجه مسائل حاد است هر چند که گل آقا اهل از ریشه زدن نیست شاید از ترس آنکه مبادا ریشه خودش را بزنند.



بهرام بیضائی :
باشو غریبه کوچک

سینمای ایران هر سال چهره های بسیاری داشته است که به دلایل گوناگون نامشان بر سر زبانها بوده است. اسما بیضی از همه نام بر آوازه بهرام بیضائی نویسنده و کارگردان بزرگ ایرانی به دلیل نمایش فیلم "باشو غریبه کوچک" در جشنواره دهه فجر و اکران عمومی "شاید وقتی دیگر" بر سر زبانها بود. باشو غریبه کوچک برای بیضائی جایزه انجمن منتقدین سینمایی را به عنوان بهترین کارگردان به یار آورد که در مراسم خاصی در سینمای آزادی به مادر بیضائی اهدا شد.

بهرام بیضائی از خانواده ادب پروری برخاسته است. پدر و عمویش، ذکائی بیضائی و ادیب بیضائی از شعرای کلاسیک سراسر بودند و سالها گرداننده انجمن های ادبی تهران. بهرام و داریوش آشوری در عنفوان جوانی در همین انجمن ها با هم یار بودند و در جلسات شعرخوانی از میهمانها پذیرایی می کردند. ظاهراً از همان روزگار جوانی سروگوش هردوی آنها می جنبید تا اینکه در یکی از جلسات اجازه می خواهند که آنها هم شعری بخوانند. بهرام خان در کمال حیرت ادبای حافظه دار و سنتی، شعری از شاملو می خواند. انجمن به هم می ریزد و جنبانشان به اتفاق داریوش آشوری از مجلس طرد می شوند. بیضائی هیچ وقت از این حادثه بند نگرفت و همیشه علیه جریان شنا کرد. خلاقیت سرشار او در تئاتر و سینما بیشتر مدیون همین نوآوریها است.

بهرام بیضائی تحصیلات خود را در دانشگاه تمام نکرد اما سالها استاد دانشگاه بود و بسیاری از بزرگان تئاتر و سینمای ما شاگردان او هستند. ۲۴ سال پیش با همسرش خواهرزاده "عباس جوانمرد" کارگردان تئاتر آشنا شد. بیضائی در گروه تئاتر ملی با جوانمرد همکاری داشت. حاصل این ازدواج ۲ دختر است که در فرنگ درس می خوانند. ۲۳ سال پیش وقتی دختر اول بیضائی به دنیا آمد، سیگار کشیدن را ترک کرد و این عمل پستدیده از سر ذوق بود. بیضائی در آثار خود و بویژه در سالهای اخیر همواره از زنان ادر آثار خود چهره های برجسته تصویر کرده است.

بیضائی با ۲ نمایشنامه "غروب در دیاری غریب" و "قصه ماه پنهان" در تئاتر مطرح و با "پهلوان اکبر می میرد" به شهرت رسید. او و ساعدی در سالهای پیش از انقلاب مطرح ترین و اثرگذارترین نمایشنامه نویسان ما بودند. بیضائی علاوه بر نویسندگی کارگردان تئاتر هم بود و تجربه او در فرم های نو تاثیر مهمی بر تئاتر ما داشت. بیضائی چه در سینما و چه در تئاتر همواره در فرم، محتوا و زبان حرفی تازه برای گفتن داشته است. مرگ یزدگرد آخرین کار تئاتری او بود که در اوایل انقلاب بر صحنه تئاتر دیدیم.

اولین فیلم سینمایی بیضائی "رگبار" حدود ۱۳ سال پیش ساخته شد و در آن روزگار فیلمی علیه رژیم تلقی شد. مرد عینکی رگبار گرچه می توانست سمبل مرگ و... باشد از سوی مردم سمبل ساواک تلقی شد. بیضائی در گفتار روزانه اهل طنز و کنایه است. کسی از او پرسید که "مرد عینکی رگبار کیست؟" و بیضائی جواب داد "مردی است با عینک!"

از ساخته های بیضائی دو فیلم "مرگ یزدگرد" و "چریکه تارا" اکران عمومی نگرفته است و امید می رود که "باشو غریبه کوچک" به نمایش عمومی در آید. بیضائی در نیمه دوم سال جاری سفری داشت به فرنگ هم برای دیدن بچه ها و هم برای تهیه چند فیلم و ترجمه چند سناریو و عقد چند قرارداد و قرار است که در اسفندماه به ایران بازگردد.

فیلم شاید وقتی دیگر و دیگران نیز با واکنش های گوناگونی مواجه شد. اما خوب موافق یا مخالف همه بر این نکته تاکید داشتند که بهرام بیضائی کارگردانی نوآور و خلاق است. هرچه که بیضائی ۵۳ ساله در سینما و تئاتر غنی است در زندگی شخصی از مال دنیا بی نصیب است. تنها دارایی او خانه ای بود که فروخت و اکنون تنها چیزی که دارد کتابخانه شخصی اوست. در سال آینده سناریو "فردوسی" و چاپ مجدد "نمایش در ایران" با اصلاحات و تجدید نظر را از او خواهیم خواند.



محسن مخملباف :

عروسی خوبان

این کارگردان ۳۱ ساله ایرانی که تا پیش از انقلاب در مبارزه علیه رژیم شاه فعال بود و چندبار نیز به زندان افتاد، در سال ۶۷ به دلیل نمایش موفقیت آمیز فیلم "عروسی خوبان" در جشنواره فجر و موفقیت فیلم دستفروش در لندن نامش بر سر زبانها بود. مخملباف سفری داشت به انگلستان برای حضور در جشنواره لندن که دستفروش ساخته او و "دونده" ساخته "امیر نادری" در آن درخشیدند. محسن مخملباف کار هنری خود را از قصه نویسی و تئاتر "حصار در حصار" آغاز کرد و بالاخره به سینما رسید. آثار مخملباف تا پیش از دستفروش را بیشتر می توان سپاه مشقهای یک سینماگر با استعداد تلقی کرد. دستفروش برای مخملباف تولدی دیگر بود و از آن پس او به عنوان کارگردانی خلاق و خودآموخته در سینما مطرح شد.

از معروفترین آثار او در زمینه داستان-نویسی می توان به زمان "باغ بلور" (۱۳۶۵) اشاره کرد و از فیلم های او به "توبه نصوح" (۶۱)، "دو چشم بی سو" و "استعاده" (۶۲)، "بایکوت" (۶۴)، "دستفروش" (۶۵)، "بای سیکل ران" (۶۶) و "عروسی خوبان" (۶۷) ۲۶ داستان کوتاه، ۳ داستان بلند، ۲۹ نمایشنامه، ۱۸ فیلمنامه، ۷ فیلم نشان از هنرمند پرکاری دارد که هنوز هم با کایش آمریکایی، کلاه کشی، و موتورسیکلت خود این طرف و آن طرف می زند.

کیارستمی :

خانه دوست کجاست؟

فیلم خانه دوست کجاست نام عباس کیارستمی را در عالم سینما و البته تاحدی در

عرفان مد روز بر سر زبانها انداخت و ظاهرا بیشتر برای او دشمن تراشید تا دوست. آدم عاقل دنبال دوست نمی رود تا دشمن پیدا کند. فیلم با واکنش های متضادی روبه رو شد. گروهی آن را نقطه ضعفی در کار سینمایی کیارستمی دانستند و گفتند که کیارستمی با این فیلم برگو و برمدعا به دامن موج عرفان گرایی و اسنوییزم سپهری زدگی افتاده و گروهی نیز فیلم را چون اثری درخشان و رئالیستی ستودند. کیارستمی هم ترجیح داد که سکوت کند. سال گذشته کیارستمی فیلم دیگری هم ساخت با نام "مشق شب" که هنوز اکران عمومی نگرفته است، ما که ندیدیم اما آنها که دیده اند می گویند که فیلم برداشتی است عینی گرایانه و انتقادی از وضع مدارس. ۴ فیلم دیگر او یعنی "تجربه"، "لباسی برای عروسی"، و "همشهری" و "قضیه شکل اول" نیز اکران عمومی نگرفته و ظاهرا "فیلم های غیر عرفانی کیارستمی خاصیت گیرندگی چندانی ندارند. کیارستمی که یکی از سرشناس ترین چهره های سینمایی ما است با فیلم "گزارش" در سینما مطرح شد. ۴۸ ساله است و اگر فیلم ساز نمی شد با نقاش می شد یا نجار. تحصیلاتش در رشته نقاشی است و در بخاری نیز دستی قوی دارد. کیارستمی خانه دار است به دو معنا. هم صاحبخانه است و مستاجر دارد و هم مجرد است و با ۲ فرزند خود زندگی می کند. آشنیزی می کند، ظرف می شوید، لباس بچه ها را می شوید و از این صفت به آن صف می رود تا احساس کپنی تهیه کند. و البته همواره در اندیشه خلاقیت و گامهای بعدی است.

در سینمای ایران در سال ۶۷ نهادی به وجود آمد که اگر سالم و به دور از باندبازی های رایج ادامه یابد می تواند به یکی از معتبرترین و اثرگذارترین نهادهای هنری کشور تبدیل شود. انجمن منتقدان برای اولین بار در ایران شکل گرفت و در جشنواره به داوری نشست و جوایزی جدای از جشنواره به فیلم های برگزیده خود داد و بدینسان علاوه بر یک نهاد صنفی نشان داد که کارایی یک نهاد هنری معتبر را نیز دارد. ۵۶ منتقد، نویسنده و مترجم سینمایی خانم نازنین مخم و آقایان نبوی، ارجمند، یاری، صدیقی، نوری، جویانی و آقازاده را به عنوان هیات رئیسه خود برگزیدند.

در عالم بازیگری سینما نام عزت الله انتظامی، جهانگیر الماسی، سوسن تسلیمی نیز بر سر زبانها بود که جوایزی گرفتند و درخشیدند. انتظامی و تسلیمی از قدیمی ترین هنرمندان تئاتر و سینمای ما هستند و جهانگیر الماسی نیز می رود تا از خود چهره های متفاوت در سینمای ایران به دست دهد.



حسین علیزاده :

نوآوری و تحول

شعر ایران با نیما متحول شد و با زمانه هماهنگ و موسیقی ایران می رود تا با "حسین علیزاده" نیمای خود را بازیابد. این امیدی است که بسیاری از اساتید و دوستداران موسیقی و فرهنگ ایرانی به این آهنگساز نوآور و نوازنده صاحب سبک بسته اند. نام حسین علیزاده در سال ۶۷ با کنسرت تالار وحدت سر زبانها بود. گروه شیدا و عارف در این کنسرت به رهبری او با اجرای شورانگیز نشانه های دیگری از تحول موسیقی اصیل ما را به دست داد. کنسرت از این نظر نیز اهمیت داشت که پس از سالها برای اولین بار در اجرایی زنده و عمومی بهترین و برابرتریس گروه موسیقی اصیل ما در برابر مخاطبان خود نشستند و رودرروی آنان برنامه های زنده و برابر اجرا کردند. ترکمن و شورانگیز علیزاده تلفیقی بود از سنت و نوآوری خلاقانه. دوران حماسی دهه ۵۰ و انقلاب، موسیقی ما را به دورانی تازه برمی کشد که در ذهن و پنجه علیزاده گویاترین و اصیل ترین بیان خود را یافته است. علیزاده که با "نوا" خلاقیت، نوآوری و شناخت کامل خود را از موسیقی سنتی ایران نشان داد پیش از این کنسرت با آثاری چون "سواران دشت امید"، "حصار"، "نی نوا"، "هجرانی ها" بر سر زبانها بود. کنسرت تالار وحدت و نوار "شورانگیز" با استقبال کم سابقه ای روبه رو شد که پیش از آن کمتر سابقه داشته است.

حسین علیزاده در سال ۱۳۳۰ در تهران متولد و در ۴۳ وارد هنرستان موسیقی شد. در هنرستان از استادانی چون "هوشنگ ظریف"، "علی اکبرخان شهنازی" بهره گرفت و مدتی با "امیرحسین دهلوی" کار کرد. در ۴۹ وارد دانشگاه شد. هنرازموزی نزد استاد "محمد علی خان برومند" بر او اثری خلاق برجای نهاد. علیزاده پس از اتمام تحصیلات دانشگاهی در

دانشگده هنرهای زیبا مدتها تدریس می‌کرد. پس از انقلاب برای گذراندن دوره دکترای خود به آلمان رفت و مدتی در آن دیار اقامت کرد. علیزاده هنرمندی منظم، پرکار و سخت‌گیر است. همسر او کلاس موسیقی او بود و دکترای داروسازی دارد. حاصل این ازدواج پس از ۱۵ سال دو فرزند توامان علیزاده به نامهای صبا و نیما هستند. علیزاده اکنون علاوه بر آهنگسازی و تحقیق درباره امکانات موسیقی سنتی به تدریس نیز می‌پردازد و هرروز از ساعت ۹ تا ۶ بعدازظهر به طور منظم کار می‌کند.



محمدرضا شجریان :
کنسرت تالار وحدت

نام استاد شجریان در سال ۶۷ هم چون سالهای پیش در عرصه موسیقی ما برسر زبانها بود. سال ۶۷ شجریان با اجرای کنسرتی در تالار وحدت و مصاحبه‌ای کوتاه با مجله جوانان برآوازه و شهرت خود افزود.

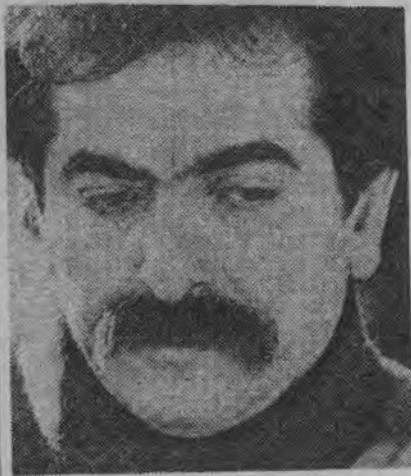
شجریان زاده خراسان است و به چندین هنر از جمله خوش‌نویسی، سازسازی، سنتور-نوازی و گل‌پروری آراسته. پدرش خوش‌صدا بود و او و برادرش سیاوش - که صدای گرمی دارد و مقیم آمریکا است - اولین درسها را نزد پدر فرا گرفتند. در خراسان، استاد شجریان از قرائت قرآن، مداحی و تعزیه نکات بسیاری فرا گرفت و پس از آنکه به تهران آمد نزد بیشتر اساتید موسیقی سنتی ما از جمله مهرتاش، نورعلی‌خان برومند، عبدالمخان دوامی، بنان، حسین قوامی، عبادی، بهاری، تاج اصفهانی و... شاگردی کرد. مهمترین خصلت استاد شجریان، به گفته همه دست‌اندرکاران موسیقی، خصلت طلبگی و جستجوگری اوست.

شجریان برای فرا گرفتن و بررسی ردیف‌ها و گوشه‌های گوناگون موسیقی ایرانی به هرجا و هرکسی سر زده است و هنوز هم این خصلت پستندیده در استاد باقی است. هرچند که استاد شجریان در مصاحبه خود با جوانان نامی از "محمدرضا لطفی" نبرد اما بسیاری برآنند که تحول اصلی در زندگی هنری شجریان را همکاری او با رضا لطفی سبب‌ساز شده است. استاد شجریان از برنامه "هفت‌شهر عشق" تلویزیون در سال‌های ۴۴-۴۵ به شهرت رسید و در برنامه گلها و گلپای تازه توانست هنر خود را تکامل داده و جای ویژه‌ای در موسیقی ایرانی به دست آورد. جایی که هیچ خواننده دیگری در این چند دهه به آن نرسیده است. پس از جدایی از گروه شیدا و عارف تا سال ۶۷ با پیروز مشکاتیان داماد خود کار کرد و در کنسرت اخیر خود با موسوی، ذوالفقون و پیرنیاکان.

استاد شجریان ۴ دختر دارد. دختر دوم که شاگرد "پیروز مشکاتیان بود"، با این نوازنده چیره‌دست سنتور ازدواج کرد. خود استاد سنتور را بخوبی می‌نوازد و علاوه بر این سالها در سازسازی کار کرده و برای بهبود صدای سازها ابداعاتی نیز داشته است. شجریان فارغ‌التحصیل دانشسرای مقدماتی مشهد و مدتی معلم مدارس بود و مدتی نیز کارمند وزارت کشاورزی و اکنون نیز بازنشسته همین وزارت‌خانه است. استاد شجریان در خوش‌نویسی علاوه بر استعداد و تجربه، آموزش بسیار داشته و به این هنر نیز علاقه بسیار دارد. شجریان به گل و گل‌پروری نیز دلبسته است و پس از انقلاب مدتی از راه پرورش و فروش گل‌های زیبا و بدیع گذران کرده است.

استاد شجریان در مصاحبه کوتاه خود با مجله جوانان از صدا و سیما بسیار گله کرد که "مناجات ربنا قبل از اذان را من ضبط کردم و علیرغم آنکه قرار بود آن را پخش نکنند و جنبه آموزشی داشته باشد ولی پخش شد"، "نوارهای بنده را می‌گیرند، دست‌کاری می‌کنند و پخش می‌کنند"، "سرود ای میهن، ای میهن را به نوعی سانسور کرده و پخش می‌کنند" (ترجمه بند سرود یعنی واژه‌های ای میهن را حذف کرده‌اند و... و البته در پایان مصاحبه تاکید کرد که "بنده در هیچ زمانی و هیچ شرایطی به هیچ حزب و گروهی علاقه با دلبستگی نداشته و ندارم" که معلوم نشد مناسبت این اظهارنظر با موسیقی اصیل ما در کجاست؟

استاد شجریان شاید تنها کسی باشد که ردیف‌های موسیقی آوازی ما را به طور جامع می‌داند و از این رو بسیاری از اساتید موسیقی در انتظار آنند که استاد با ضبط آن اثری ماندگار و منم در موسیقی ما برجای بگذارد.



شهرام ناظری :
موسیقی عرفانی

شهرام ناظری خواننده مشهور ایرانی نیز در سال ۶۷ نامش برسر زبانها بود هم به دلیل اجرای آواز در کنسرت گروه شیدا و عارف در تالار وحدت (شورانگیز) و هم به دلیل سفری که همراه با بیژن کامکار و... به فرنگ کرد. ناظری خواننده‌ای است جستجوگر و از مکتب کسانی چون استاد شجریان، محمود کریمی و... بهره‌ها گرفته است. در آغاز مدتی با گروه شیدا و عارف کار کرد و سپس با نزدیکتر شدن به همشهریان کرمانشاهی خود به حلقه "اهل حق غرب" کشور بیوست و کسوت عرفان و تصوف پوشید، آشنایی ناظری با "گروه تنبور نوازان شمس" که از اهل حق غرب کشورند بر کار او تاثیر بسیار داشت و نوار "گل صدبرگ" که با ادعای موسیقی عرفانی به بازار آمد نشانه‌ای از این تاثیر بود. این‌روزها بیشتر با ذوالفقون توازنده والای سه‌تار کار می‌کند.

* در موسیقی ایرانی در سال ۶۷ نام "صدیق تعریف" خواننده جوان نیز برسر زبانها افتاد که سه شب بار سنگین همراهی با گروه شیدا و عارف در تالار وحدت را بر دوش کشید و اکنون در انتظار پخش نوار "گلگشت" خود است. صدیق تعریف لیسانس تاتر، خواننده‌ای است که با اتکا به بینش خلاقانه خود می‌تواند به اوجی درخور در موسیقی ایرانی دست یابد.

* چندتن از اساتید بزرگ موسیقی ایرانی در مراسمی جایزه و مدرک گرفتند که نام همیشه برسر زبانشان تازه شد. در همین شماره آدینه گزارشی در این باره می‌خوانید.



سمندریان :

بار دیگر دورنما

کارگردان ۵۸ ساله تئاتر ایران "حمید سمندریان" پس از ۹ سال دوری از صحنه با شور یک جوان و تجربه‌های درخوردار نمایشنامه "اردواج آقای می‌سی‌سی‌بی" نوشته دورنما به تئاتر بازگشت و چنان درخشید که نامش بر سر زبانها افتاد. سمندریان پیش از انقلاب یکی از کارگردانان صاحب سبک و نام ایران بود. بیش از ۲۵ سال است که کار تدریس تئاتر را دنبال کرده و بسیاری از نام‌آوران تئاتر و سینمای ما از شاگردان او هستند. سمندریان دل‌شسته تئاتر است. در رشته مهندسی ارکاندیش درس خواند اما پس از اتمام تحصیل به مدرسه تئاتر آلمان رفت و از آنجا با درجه ممتاز در رشته کارگردانی فارغ‌التحصیل شد. از سمندریان پیش از این کارهایی به یادماندی بر صحنه تئاتر دیده‌ایم از جمله: "در بسته"، "آندورا"، "گرگدن‌ها"، "ملاقات بانوی سالخورده"، "دستهای آلوده"، "طیب احباری"، "مرغ دریایی" و "بازی عشق و مرگ استرلیندبرگ". در سال آینده سمندریان قرار است اولین فیلم سینمایی خود را بسازد و "مکتب" اثر "اوزن بونسکو" را به صحنه بیاورد.

بری صابری :

من به باغ عرفان

خانم بری صابری کارگردان با سابقه تئاتر برای اولین بار پس از انقلاب با نمایش "من به باغ عرفان" به تئاتر بازگشت. خبر ورود این کارگردان با تجربه که در سالهای پیش از انقلاب از چهره‌های خوب تئاتر ما بود به صحنه را

خیلی‌ها به فال نیک گرفتند و نام بری صابری به عنوان تنها کارگردان جدی زن تئاتر ایران سر زبانها افتاد. هرچند پس از اجرای نمایش منتقدان و دست‌اندرکاران تئاتر اثر را فاقد ارزشهای دراماتیک دانستند و بر آن بودند که خانم صابری نیز به دام سپهری‌زدگی مد روز افتاده است و نه در فرم و نه در محتوا حرفی برای گفتن ندارد. جالب آنکه بسیاری از طرفداران عرفان سپهری نیز مدعی شدند که خانم صابری شعر سپهری را مسخ کرده است. بری صابری کارگردان ۵۵ ساله ایرانی تحصیل‌کرده فرانسه است و علاوه بر تئاتر پیش از انقلاب در چند فیلم از جمله فیلم "شب قوزی" ساخته "فرخ غفاری" بازی داشته است. از کارهای به یادماندنی صابری در تئاتر باید از "شش شخصیت در جست‌وجوی نویسنده"، "یرما"، "باغ وحش شیشه‌ای"، "امشب از خود می‌سازیم" را نام برد :

خانم صابری پس از انقلاب به آمریکا رفت و در ۴ سالی که آنجا بود دو نمایشنامه نوشت و به بازی بازیگران ایرانی و خارجی به دو زبان فارسی و انگلیسی آنها را به صحنه برد. صابری رمایی در دست چاپ دارد و در طراحی لباس برای تئاتر نیز صاحب سلیقه‌ای خاص است. صابری امیدوار است که در سال آینده من به باغ عرفان را فیلم کند.

قطب‌الدین صادقی :

مده

دکتر صادقی در سال گذشته با کارگردان "مده" اثر ژان آنوی نامش بر سر زبانها افتاد و گروه بسیاری کار او را هم از نظر اجرا و هم از نظر انتخاب نمایش مناسب با زمانه ستودند. دکتر صادقی اهل گوردستان است. لیسانس خود را از دانشکده هنرهای زیبا در رشته تئاتر گرفته و با بورس دولتی دوره دکتری خود را در بازیگری در فرانسه گذرانیده است. دکتر صادقی مدتی در دانشگاه تهران و فرهنگ‌سرای نیاوران به تدریس مشغول بود و اکنون علاوه بر کار تئاتر در آدینه نیز نقد تئاتر می‌نویسد. دکتر صادقی اردواج کرده و دختری به نام "تارا" دارد.

* از کسانی که سال ۶۷ در تئاتر نامشان بر سر زبانها بود باید از "شهین علیزاده" بازیگر تئاتر یاد کرد که با بازی بسیار خوب خود در نمایش "مده" نامش بر سر زبانها افتاد. شهین علیزاده لیسانسیه تئاتر از دانشکده هنرهای زیبا ۲۳ سال دارد و پیش از این بازی او را در چند نمایش دیده بودیم. علیزاده ازدواج کرده و به نگهداری سه فرزند خود و ترمین تئاتر مشغول است.



برویز کلانتری :

عصرانه ایرانی

نقاشی ما در سال گذشته نیز ماجرای چندانگی را از سر نگذرانید و شاید هم قرار نیست که دیگر نقاشی ایران شاهد حادثه‌های باشد و ناظر اتفاقی. نمایشگاهها رونقی داشتند که در چندساله اخیر بی‌سابقه بود و البته کمتر به انگیزه مطرح کردن حرفی یا سخنی تازه که بیشتر به امید خیل کسانی که برای فرار از زیاده‌های تورم و البته نمایش پرستی و هنردوستی خود بی‌درغ تابلو می‌خرند و انبار می‌کنند. در سال ۶۷ در میان نقاشان ما نام "برویز کلانتری" بیشتر بر سر زبانها بود که سازمان ملل یکی از آثار او را به نام "عصرانه" برای چاپ روی تمبر انتخابی خود برگزید. شعبه آسیایی یونسکو در ژاپن نیز در تقویم سالانه خود یکی دیگر از آثار او را به چاپ رسانید. کلانتری ۵۷ ساله علاوه بر نمایشگاههای داخل کشور، در خارج از کشور نیز در گالری واگنر

آلمان غربی آثار خود را به نمایش گذاشت. کلانتری در جوانی اهل سیاست بوده و در ۲۸ مرداد ۳۲ چند ماهی زندانی شد. پس از زندان ازدواج کرد. یک نوه دارد و آرزوی آنکه برای نوه اش کتاب مصوری نقاشی کند هر چند که "کم کم نوه ام بزرگ شده و من هنوز کاری نکرده ام". کلانتری هنرمندی خانواده دوست است و شیفته ایران.



مرتضی ممیز؛
استاد گرافیک

ظاهرا نام مرتضی ممیز گرافست ایرانی نباید در مجموعه نقاشان ذکر شود. اما با توجه به خواهرخواندگی نقاشی و گرافیک شاید این تداخل چندان جای ایراد نداشته باشد. نام مرتضی ممیز در سال گذشته نیز بر سر زبانها بود. یک نمایشگاه انفرادی در دورگهایم آلمان، چاپ چند کتاب، چاپ چند اثر او در ۵ کتاب معتبر جهانی در ژاپن و اروپا و... و نیز دریافت چند دیپلم افتخار از چند نمایشگاه بین المللی و... کار مداوم نام او را همچنان زنده و مطرح نگه داشته است. مجله "آیدیا" چاپ ژاپن ۲۶ اثر ممیز را در ۶ صفحه چاپ کرد. سال آینده نیز ممیز قرار است که خبرساز باشد. آثار او در مجموعه‌های در چکسلواکی و در دایره المعارف نامها و نشانه‌های ژاپن به چاپ خواهد رسید. در ایران نیز مجموعه تصاویری که برای روزنامه‌ها، مجلات و کتابها کشیده است با نام "تصویر و تصور" آماده چاپ است.

مرتضی ممیز در ۱۳۱۵ متولد شد. شاگرد بهرامی و دیگر استادان گرافیک بود اما در واقع گرافیک در ایران با نام و کار مرتضی ممیز جدی شد. در سال ۴۹ رشته گرافیک دانشگاه تهران به پایمردی و با برنامه‌های او تاسیس شد و در ۵۳ نیز کوشید تا با یاری علی اکبر

نقاشی تزئینی و خوش‌آب‌ورنگ گرایش داشت.

* در سال ۶۷ نمایشگاهی دسته‌جمعی از اساتید دو نسل در گالری سیحون برگزار شد و نشان داد که اساتید حرف مهمی برای گفتن ندارند و به گفته آیدین آغداشلو که خود در این نمایشگاه شرکت داشت واکنشها نیز نشان داد که ارتباط فرهنگی بین نسلیها از هم گسیخته است. از شرکت‌کنندگان این نمایشگاه قن‌دریز، پیلارام، سپهری دیگر در میان ما نیستند. بهمن محمص، سیحون، خاکدان، زنده‌رودی در خارج از کشور زندگی می‌کنند و دیگران چون آیدین آغداشلو، پروانه اعتمادی و... در ایران به کار خلاقه خود ادامه می‌دهند.

جعفر روحبخش: یادهای فراموش‌شده

هنرمند قدیمی ایران به رغم بیماری و ضعف چشم در نمایشگاه آثار خود چنان درخشید که تحسین همگان را برانگیخت و باز نامش بر سر زبانها افتاد. روحبخش در ۵۲ ازدواج کرد و پدر دو دختر به نامهای نگار و نگین است که آرزو می‌کنند که کاش پدرشان بیتزافروشی داشت. ظاهرا استاد هنوز نمی‌تواند چند بیتزای اشتها برانگیز نقاشی کند. سال ۵۵ روحبخش با همکاری گروهی از چکش‌کارهای آمل و بابل مدتی کار کردند که حاصل ۵ پرده فلزی بود در ورودی دوشهر نوشهر و جالوس. این اواخر ۲ تابلو آنها به سرقت رفت و روحبخش می‌گوید "من خود را با این گمان که دو تاشان پرواز کرده‌اند دلخوش می‌کنم".

* سال گذشته چند نفری از نقاشان ما در نمایشگاههای انفرادی آثار خود را به نمایش گذاشتند، رعنا فرزند که از مشهد آمده بود، مسلمیان، بهرام دبیری، صفرزاده و... که از این میان کارهای مسلمیان و فرزند خوش درخشید و با استقبال روبه‌رو شد.

* بهرام دبیری نقاش شیرازی که اول می‌خواست شاعر و گیاه‌شناس شود و نقاش شد. نیز نامش به دلیل برکاری بر سر زبانها بود. خودش می‌گوید "شما هم اگر سبزی سروهای شیراز را بر زمینه آبی عجیب آسمان می‌دیدید شاید نقاش می‌شدید". دبیری فارغ‌التحصیل هنرهای زیبا است و همسرش نیز مجسمه‌ساز است و هر دو مدتی معلم بوده‌اند.

* منوچهر صفرزاده نامی آشنا در گذشته نقاشی ایران نیز با چند نمایشگاه بر سر زبانها افتاد. آخرین نمایشگاهش در زمستان ۶۷ در نشر نقره برپا شد. صفرزاده از اکسپرسیونیسم تلخ و شوریده به دیوارنگاری و از آن پس به کوبیسم کشیده شد، در آخرین کارهایش به



و کلمهای که

بیش از همه بر سر زبانها بود

آژیر وضعیت قرمز، علامتی که هم‌اکنون می‌شنوید... بله واژه آژیر قرمز وضعیت قرمز به نشانه حمله موشکی عراق به تهران و سایر شهرهای ایران در اوایل سال ۶۷ بیشتر از هر واژه دیگری بر سر زبانها بود. مردمی که می‌گریختند و مردمی که در تهران و دیگر شهرها می‌ماندند به هر حال در واژه آژیر گاه مرگ را می‌دیدند و گاه ویرانی و تباهی و گاه استقامت و پایمردی. مردم تهران و بسیاری از شهرهای ایران تجربه‌های را از سر گذرانیدند که در سالهای پایانی قرن بیستم کمتر انسانی فرصت می‌یابد که در چنین تجربه‌ای حضور یابد. آنان که از دست رفتند، مجال آن نیافتند که از تجربه خود سخنی بگویند و آنان که زنده ماندند گاه از آن دوران گفتند و نوشتند و خواهند گفت و خواهند نوشت. به هر حال واژه آژیر و بعدها قطعنامه ۵۹۸ از کلماتی بودند که بیشتر از همه بر سر زبانها بودند و موثر بر سرنوشت ما.